

در زعفرانیه تهران درباره «۱۰ لوازم ضروری برای چیدمان خانه» است. عکس‌ها را ورق می‌زنم. عکس یکی مانده به آخر کتاب و مجلات دکوراتیو است. شیطنتم گل می‌کند که این دیگر یک فروشنده ساده نیست و ادعای تخصص دارد، پس می‌شود حسابی سؤال پیچش کرد و زیربوم جریان را چلانم و به چیزی رسید. حوصله بچه‌زنگ‌بازی ندارم، همان اول رک می‌گویم خبرنگارم و دنبال جواب سؤال!

### کتاب پوشالی

خوش‌شانس بودم و طرف مقابل آدمی صبور و متخصص در کارش. از فلسفه کتاب‌های دکوراتیو پرسیدم و این محبوبیتش در بین وسایل تزئینی منزل؛ این‌که چرا باید یک جعبه مقوایی با طرح کتاب تا این حد خواهان داشته باشد؟ چرا از کتاب به عنوان دکوری استفاده شود؟ چرا کتاب را جای کنترل تلویزیون کردند؟ دیگر داشتم داغ می‌کردم و سؤال‌هایم از یک کنج‌کاوی تبدیل به واکاوی توطئه می‌شد. خندید و گفت: «کی گفته کتاب دکوراتیو صرفاً جنبه تزئینی دارد؟ اتفاقاً کتاب همان کتاب است. با همان کارکرد و تعریف! خیلی از شرکت‌های مد، لباس، معماری و آموزش آشپزی، هر سال کتاب‌های مصور و نفیسی را از کارهایشان چاپ می‌کنند. ناشرانی هم این سال‌های اخیر، آثار معروف ادبی دنیا را تبدیل به کتاب مصور کردند و از جمله کتاب‌های پرفردار دکوراتیو هستند.» خط آخر پیامش را هنوز نخوانده بودم که سریع چندتا عکس از کتابفروشی‌های آن طرف‌آبی فرستاد. پشت‌بندش چندتا تصویر از طراحی منازل که جدی جدی روی میز وسط پذیرایی کتاب گذاشته بودن، نه جعبه مقوایی! گیج شده بودم و توی ذهنم دنبال سؤال برای باز شدن گره جدیدی که شکل گرفته بود. ادامه داد: «این کتاب‌ها قیمت خیلی بالایی دارند. حتی خارج از ایران هم همه اقشار جامعه توانایی خرید ندارند. ولی خب دقیقاً مثل همه برندها برای این‌که مشتری و بازار را از دست ندهند، کالایی شبیه ولی با کیفیت پایین برای قشر کم‌توان تولید می‌کنند؛ کتاب دکوراتیو مقوایی را هم تولید کردند. چیزی شبیه عینک دودی که از برند معروفی نیست و کارایی در برابر اشعه آفتاب ندارد ولی به‌هرحال در ظاهر عینک آفتابی است!»

از قیمت کتاب‌ها پرسیدم. «اگر کسی اصل کتاب‌ها را بخواهد در ایران حدود ۲۰۰ دلار برای هر جلد کتاب باید هزینه کند. البته وارد کردن مدل‌های مشابه صرفه اقتصادی ندارد و آنها را در همین کارگاه‌های ایران می‌سازند. معمولاً عنوان کتاب‌ها ثابت ولی ممکن است بنابر پیشنهاد و تقاضای مشتری کاری را هم تولید کنند. آنهایی که توان مالی پایین‌تری دارند ولی خواهان شبیه شدن به پولدارها، تا اینجا رضایت می‌دهند که حداقل در ظاهر کمی شبیه به آنها باشند. هرچند همان پولدارها هم اکثراً استفاده‌ای از کتاب‌های دکوراتیو نمی‌کنند و برای هر دو گروه جنبه زیبایی دارد. بیشتر مشتریان هم زنان جوان و نوع‌روس‌ها برای تکمیل جهیزیه خود هستند.»

### طبقات فرهنگی یا فرهنگ طبقاتی

آن‌قدر جریان برایم عجیب بود که دیگر توجه چندانی به توضیحات تکمیلی نداشتم. ذهنم مدام این جمله را حلاجی می‌کرد که فرهنگ برای طبقه بالا و پایین چیزی جز زیبایی نیست. این‌که بچه‌های معتاد به کتاب و دانشجو وقتی از درد گرانی کتاب به خود می‌پیچند، عده‌ای پیگیر خرید کتاب‌های دکوراتیو هستند. تمام ماجرا را آب و تاب و هیجان برای چندین نفر تعریف کردم. حرص خوردم و مثل همیشه کلی غرغر کردم که چرا؟ خواهرم که کما فی‌السابق از شخصیت همیشه معترض من، کلافه‌ترین است، گفت: «چرا اون موقع‌ها که کیک شکل کتاب سفارش می‌دادی عرق کتاب‌پرستی نداشتی؟» و از جواب باز می‌مانم!

سرگی کشیده‌ایم به کسب‌وکارهایی که  
از راه دکور کردن کتاب‌ها نان می‌خورند

## دست نزنید؛ دکوری است!



مگر یک جعبه دکوری و مقوایی که قیمت آن از ۵۰ هزار تومان آن طرف‌تر نمی‌رود، اصل و غیراصل دارد؟ با وسواس بیشتری صفحه‌ها را بالا و پایین می‌کردم. شاید بهتر بود سرگی هم به فروشگاه‌های شبکه‌های اجتماعی بزنم. آنجا ارتباط گرفتن با فروشنده سهل‌تر است و احتمالاً سریع‌تر به نتیجه می‌رسم.

### کتاب دکوراتیو

تا چشم جست‌وجو سو دارد و کار می‌کند؛ تبلیغ و فروش انواع کتاب دکوراتیو به‌پاست. اکثرشان فروشندگان لوازم تزئینی و دکوری منزلند و چند تولیدکننده که فقط سفارش کتاب دکوراتیو می‌گیرند هم بین‌شان پیدا است. اتفاقی چندتایی را ویتترین‌گردی می‌کنم. چیزی چشمم را نمی‌گیرد. نظرات زیر عکس‌ها را هم می‌خوانم. فقط از موجودی کتاب‌ها پرسیده‌اند و قیمت‌ها. یکی از آنهایی که فعال‌تر است و دنبال‌کننده‌های بیشتری دارد را انتخاب می‌کنم. دل‌رابه دریا زده و می‌روم سمت پیشخوان. پیام خصوصی می‌دهم به فروشنده، سر صحبت به بهانه خرید باز می‌شود. خوش‌برخورد است و سریع جواب می‌دهد. اطلاعات اولیه را که درباره کتاب‌ها گرفتم؛ برای پرسیدن سوال‌های بعدی تردید کردم که میان این همه مشتری که فقط از قیمت و سفارش کار حرف می‌زنند شاید ریز شدن بیش از حد در جزئیات توی ذوق بزند و به عقلم شک کند! گرا را دادم که اگر راستش را بخواهید من خریدار نیستم و آمدم اگر بشود یک‌موز بردارم و بروم! کم‌کم حس کردم هوا پس است و فروشنده مهربان اول قصه، آن روی گُل هم دارد. فرار را بر قرار ترجیح دادم و سریع تشکر و خدا حافظی کردم. با چند نفر دیگر هم کلام شدم. فقط جنسی را آورده و لابه‌لای شمع و گل‌های مصنوعی به‌عنوان جعبه جای کنترل تلویزیون می‌فروشنند و تمام. در میان همین کلافگی‌ها قلابم گیر می‌کند به یک شاه‌ماهی، یکی از پست‌های صفحه یک دفتر طراحی داخلی و دکوراسیون



نعمیه سیلوری

قفسه‌کتاب

امر کردند جلدی بپر ته‌وتوی این کتاب‌های دکوراتیو که اخیراً بین مردم خیلی طرفدار پیدا کرده رادربار و ببینیم جریان از چه قرار است. ما هم اطاعت کردیم و شروع به تفکر که از چه جناحی به سوژه حمله کنیم. غرق در عالم خیال، چشمم قفل شد روی کتابخانه معمولاً (شما بخوانید همیشه) به‌هم‌ریخته اتاقم. قصد و نیت کردم به‌مرتب کردن طبقه‌ها تا بلکه برای ذهن و مغز آشفته‌ام وقت بخرم. این بار به جلد کتاب‌ها بیشتر دقت کردم. قدیمی‌ترها ساده‌ترند و بیشتر تألیف و ترجمه‌های جدید خوش‌رنگ و لعاب‌تر. بین قدیمی‌ها، چند کتاب صفحه اولشان دست‌نوشته دارد و هدیه‌اند. لبخندی از ذوق مرور خاطرات روی لبم می‌نشیند. گوشه چشمی و کج‌کج آن جلد قشنگ‌هایی را نگاه می‌کنم که به‌وقت خرید برق عطف‌های جذاب‌شان مسحورم کرد و در مسیر خوانده‌شدن به انتها و مقصد نرسید. همین را بهانه می‌کنم که با آتش تندتری دنبال موضوع گزارش بروم. سریع طبقه‌های کتابخانه را از نو چیدم. این بار برای آنهایی که بارها خوانده شده‌اند و خاطره‌سازند پارتی بازی کردم. باید دم‌دست باشند و همیشه جلوی چشم...

### آغاز مأموریت

مثل سبک و سیاق این روزها که برای یافتن هر اطلاعات اولیه‌ای آویزان جست‌وجو در اینترنت می‌شویم؛ چند فروشگاه معروف اینترنتی را چک کردم. تنوع محصولات خیلی هم نیست و محدود به چند برند معروف مد و لباس است. اما تولیدکننده‌ها و فروشنده‌ها بسیاری‌اند. یکی از آگهی‌ها بر غیراصل بودن کتاب دکوراتیو تأکید کرده بود و چراغ علامت سؤال ذهنم روشن شد.